

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۱۶ نومبر ۲۰۱۳

چند دانه رباعیگ الله بسم الله

(قسمت هفتم)

در خـرمن کائنات کردیم نگاه

یک دانه محبت است، دیگر همه کاه

گوینده این بیتِ حَى و قیوم - که شاید بهترین و باعظمت ترین بیت عرفانی زبان دری باشد -
شیخ شیراز، حضرت مُصلح الدین سعدی ست. این بیت بی بدیل صبحگاهِ پگاهی و وقتی که
هنوز بستر را ترک نگفته بودم، از آرشیف حافظه سر بدر آورده، ذهنم را معطر ساخت. چرا
این بیت را که در وزن "رباعی" سروده شده است، "حَى" و "قیوم" نامیدم؟؟؟ چون به نظر
من، تا جهان است، زنده خواهد بود و تا زمین و زمان است، پایدار و سخت قائم. مصراع دوم
این بیت را بعضاً این طور می آورند:

یک دانه محبت است و باقی همه کاه

من مگر همان ورشن اولی را که حدوداً شست سال پیش از زبان پدر بزرگوارم - که ذکرش
همیشه بخیر باد!!! - شنیده و به خاطر سپرده ام، اصحّ و افصح و احسن میدانم. البته نه ازین
سبب که معلّم اولم چنین فرموده است، بلکه بخاطر زیبایی که در لفظ "دیگر" نهفته است و از
کلمه "باقی" نمیتواند بتر اود و حتی متصور باشد!!!

استاد سخن، سعدی، "کائنات" را به "خرمن" تشبیه کرده است، که در آن فقط یک "دانه" یافت میشود، که "دانه محبت" است و دیگر هرچه هست، "کاه" است. از کلمه بس بزرگ "کائنات" که گنه عظمتش را حتی در زمانه ما هم، کس نمیتواند تخمین کند، بگذریم و فقط به زمین و زمینیان برسیم.

در مورد عشق و محبت و مهر و الفت و دوستی و هرآنچه مُعادل و مُرادف آنهاست، بسیار گفته اند؛ و هرچه گفته اند نامکرر است. مگر آیا زندگانی انسان بدون این موهبت بی مانند، امکان میداشت؟؟؟

تقدیر چنان رقم پذیرفته بود، که قسمت هفتم این سلسله را به وصف موجودی اختصاص بدهم، که تیر نگاهش خراج دوجهان را ارزانیم میدارد.

رخسار قشنگ همچو ماهش، نازم چشمان سیاه بی نگاهش، نازم
میرا که عزیز دل باباش بُود از جان و دلم تیر نگاهش، نازم
از جان و ز دل تیر نگاهش، نازم

نازش بخرم بجان که دلدار منست رویش نگرم بشوق، چون کار منست
سویش نگرم به شوق، تا آخر عمر تا جان به تن و هوش بدهکار منست

بیت ذیل که در وزن "رباعی" آمده و در یادداشت‌هایم یافتنش، هنگامی را تمثیل میکند، که پسر دوم، ارجمند "کوشان"، یکساله بود:

کوشانک قند باباه، جانان منی
ای جان منی، جان منی، جان منی

بعد از گذر بیست و نه سالِ تخت، اینک همان بیت و منظومه ناتمام را ضمن رباعی تمام، برای فرزند دلبندهش - نواسه همه چیزم، "سمیرا جان" (میرا جان) - هدیه میکنم:

میراگک قند باباه، جانان منی ای جان منی، جان منی، جان منی
از قلب و روان و دل و جان میخوانم جانان منی، جان منی، جان منی

از دیدن رویش نشوم سیر، هرگز از تیر نگاهش نشوم تیر، هرگز
دانی که دعای شب و روزم چه بود خوابش نشود ز دیدگان دیر، هرگز

اندازه عیش و شادمانیم، توئی!!! سرمایه شوق جاودانیم، توئی!!!
چون در طبق عمر بسی مینگرم محصول حیات و زندگانیم، توئی!!!

این مقاله منثور - منظوم را امروز، جمعه، پانزدهم نومبر ۲۰۱۳، به تقریب دوماهه شدن
نواسگک نور چشمم نوشتم.
انسان وقتی کسی را دوست میدارد و به او از دل و جان مهر میورزد، در بند آن نیست که
محبوبش، ازین محبت حتماً آگاه گردد!!!